



## مکاتبات آدورنو و مارکوزه (جنبش دانشجویی آلمان؛ نامه چهارم)

هربرت مارکوزه؛ ۴ جون ۱۹۶۹

— nhst.ir

جامعه‌شناسی | سیاست | بهمن ۹۷

برگردان میثاق نعمت گرگانی

تدی عزیز

نیاز مبرم به رُک‌تر صحبت کردن را بیش از پیش احساس می‌کنم. بنابراین:

نامه‌ات حتی کوچک‌ترین اعتنا و اشاره‌ای به علت ضدیت دانشجویان با مؤسسه نکرد. از «منافع مؤسسه نوشتی» و مؤکداً یادآور شدی "مؤسسه قدیمی ما، هربرت". نه تدی، این مؤسسه‌ی قدیمی ما نیست که دانشجویان به درونش نفوذ کرده‌اند. به‌خوبی مطلعی که من به‌طور بنیادی بین فعالیت مؤسسه در دهه‌ی سی و کارهای امروزش در آلمان تفاوت قائلم. تفاوتی کیفی که تنها محدود به متوقف شدن توسعه‌ی خود تئوری نیست: فروکش کردن‌هایی که اتفاقاً خودت بدان‌ها اشاره کردی – آیا بر حسب اتفاق رخ داده‌اند؟ – می‌دانی که در رد کردن سیاسی‌شدگی



بی‌واسطه‌ی تئوری یکدل و یک‌جهتیم. ولی تئوری (قدیمی) ما دربردارنده‌ی مضمونی سیاسی است، یک پویایی سیاسی درونی، که امروز بیش از هر زمان دیگری ما را ناگزیر از اتخاذ موضع‌گیری‌های سیاسی می‌کند. همان‌طور که در مصاحبه‌ات با اشپیگل برایم توصیف کردی این به معنای عرضه و ارائه "نصیحت سیاسی" نیست. هیچ وقت این کار را نکرده‌ام. همچون خود تو باور دارم غیرمسولانه است که قلم‌به‌دست پشت میز بنشینم و مردم را به فعالیت‌هایی تشویق و ترغیب کنم که خود مستعداند برایش جان دهند. اما به نظرم این بدین معنا است که برای این‌که هنوز همان مؤسسه‌ی قدیمی ما باشد باید به طرز متفاوتی با دهه‌ی سی بنویسیم و عمل کنیم. حتی تئوری جامع و مانع نیز از اثرات واقعیت مصون نیست. به همان میزان که انکار تفاوت بین دو چیز اشتباه است (همانگونه که تو به نحو توجیه‌پذیری دانشجویان را بابتش محکوم کردی) هنگامی که واقعیت متضمن این تئوری و پراکتیس تغییر کرده‌است پس دستمایه قراردادن انتزاعی آن تفاوت، محلی از اعراب ندارد.

در واقع این درست است که پلیس «نباید به شکلی انتزاعی از پلیس تصویری شیطانی ساخته شود» و البته که من نیز در شرایط خاصی با پلیس تماس می‌گیرم. اخیراً با ارجاع به حوادث دانشگاه (و نه جایی دیگر) ضرورت این تماس را به این شیوه صورت‌بندی کردم: «چنانچه واقعاً افراد در معرض تهدید جراحی فیزیکی، و اشیا و وسایل آموزشی در معرض خرابی قرار گرفته باشند». از سوی دیگر معتقدم، در موقعیت‌های مشخصی، اشغال ساختمان‌ها و برهم زدن سخنرانی‌ها شکل مشروعی از اعتراض سیاسی است. برای مثال اتفاق دانشگاه کالیفرنیا، متعاقب به هم خوردن تظاهرات می، در برکلی که فراتر از باور بود.

و حالا در ارتباط با مهم‌ترین مسئله: در معرض شرایط هولناک قادر نیستم رگه‌ای از بی‌اعتنایی را در درون کسی کشف کنم. اگر این خودفریبی است، باید در درون



گوشت و استخوانم رخنه کرده باشد و دیگر احساس بی‌اعتنایی نمی‌کنم. آیا حداقل این امکان وجود ندارد که اذعان به بی‌اعتنایی خود نوعی خودفروبی و یک مکانیسم دفاعی باشد؟ و گفتن این‌که «فردی که با ادعای اعتراض به ستم‌های امپریالیسم، چرا در همان دم کسانی را که از فرط استیصال، آن‌هم با هر وسیله‌ی ممکن علیه این جهنم می‌جنگند را محکوم نمی‌کند» به‌نوعی از نظر من غیرانسانی است. این گزاره به عنوان یک اصل بنیادی شیوه‌مان، بی‌شک منجر به مبراً شدن و توجیه متجاوز می‌شود.

در ارتباط با فاشیسم چپ: البته که از یاد نبرده‌ام که تضادهایی دیالکتیکی وجود دارند، ولی همچنان فراموش نکرده‌ام که همه‌ی تضادها، دیالکتیکی نیستند، برخی‌شان اشتباه محض‌اند. چپ (اصیل) نمی‌تواند با «نیروی تناقض دو اصل درون‌بود خود» ماهیت خود را به راست تغییر دهد، مگر این‌که مبانی اجتماعی و غایت‌هایش به‌طرز تعیین‌کننده‌ای تغییر یابد. هیچ نشانه‌ای از این تغییر در جنبش دانشجویی وجود ندارد.

در تعریف مفهوم «بی‌اعتنایی»، اشاره کردی که در زمان ما، حتی قتل عام یهودیان منجر به هیچ نوع مبادرت برای عمل و اقدامی نشد به این دلیل ساده که برای ما ممنوع بود. دقیقاً و امروز برای‌مان مسدود نیست. تفاوتی که در این موقعیت وجود دارد، تفاوت بین فاشیسم و دموکراسی بورژوازی است. دموکراسی آزادی‌ها و حقوقی را برای‌مان فراهم می‌کند. ولی سلسله‌مراتبی پیشینی‌اش موجب می‌شود که دموکراسی بورژوازی خود را (با عنایت به تناقض‌های اصول درون‌بود خود) در برابر تغییر کیفی چیزها در غشایی امن قرار دهد - از طریق خود فرایند دموکراسی پارلمانی - اپوزوسیون خارج از پارلمان بدل به تنها شکل مبارزه، نافرمانی شهری و کنش‌آنی می‌شود، و شیوه‌های این فعالیت دیگر تابع الگوهای سنتی نیستند. خیلی چیزها را در این ارتباط، همچون خودت، محکوم می‌کنم، ولی با آن کنار آمده‌ام و از آن در برابر مخالفانش دفاع می‌کنم، چرا که دفاع کردن و تداوم بخشیدن به وضع



موجود و هزینه‌هایش برای زندگی بشر، بسیار بسیار دهشتناک‌تر است. به گمانم این عمیق‌ترین وجه اختلاف بین من و تو است. صحبت کردن از «روی راین چینی»\* تا زمانی که آمریکایی‌ها بر راین مستقر هستند، برای من ناممکن است.

مطمئناً همه‌ی این‌ها نیاز به بحثی مفصل دارد. نمی‌فهمم چرا تنها زرم‌ت «بهترین مکان» برای تو است. جایی مطلوب است که دسترسی به آن برای همه راحت‌تر باشد. از ۱۶ آگوست تا ۱۱ سپتامبر ما در سویس هستیم، از ۴ جولای تا ۱۴ آگوست، فرانسه، منطقه ۶ شهر کابری، ساختمان مادام براوه.

ارادمتندت

هربرت

پانوشت:

\* اشاره به فیلم ضدفاشیستی «گشت‌زنی روی راین» Watch on the Rhine محصول ۱۹۴۳ و به کارگردانی هرمن شیوملین